## 16/8/1391

## بحث در مورد این بود که اگر دو تا دلیل متباین وارد بشود و یک دلیل سومی یکی از دو دلیل را نسبت به بعضی از مدلولش تخصیص بزند نسبت به آن مقدار که از دلیل اول تخصیص خورده آیا می شود به دلیل دوم تمسک کرد یا همانطور که نسبت به مقدار باقی مانده در تحت دلیل اول بین دلیل اول و دوم تعارض است نسبت به مقدار تخصیص خورده هم همچنین تعارضی وجود دارد؟ ما عرض کردیم که این تابع این است که ببینیم دلیل دوم مفادش نسبت به مورد تخصیص خورده و مورد باقی مانده به نحو انحلالی است یا انحلالی نیست. مفاد دلیل دوم[[1]](#footnote-2) آیا بین این مفاد و مفادی که از دلیل اول تخصیص خورده است بین این ها استقلال است یا ارتباط است؟ مثالش این بود که از یک طرف یستحب اکرام الفقراء داریم و از یک طرف یکره اکرام الفقراء داریم و دلیل سوم هم لا یستحب اکرام الفقراء الفساق است، فقراء فساق اگر از تحت دلیل اول خارج بشوند آیا نسبت به فقراء فساق می توانیم به دلیل دوم تمسک کنیم یا نمی توانیم؟ باید ببینیم که دلیل دوم که هم فقرای فساق را شامل می شود و هم فقرای عدول را شامل می شود شمولش نسبت به فقراء عدول و فقراء فساق به نحو انحلالی است یا به نحو استقلالی است؟ اگر به نحو انحلالی است تعارضی که نسبت به فقراء عدول، بین دلیل دوم یعنی دلیل کراهت و دلیل استحباب است این تعارض به قسمت اختصاصی دلیل دومی سرایت نمی کند ولی اگر گفتیم ارتباطی است به او هم سرایت می کند.

## اما ارتباطی بودن و استقلالی بودن به چه نحو است؟[[2]](#footnote-3)

## این دلیل دومی که می گوئیم ممکن است در آن احتمال خلاف ظاهر اراده شده باشد برخی اوقات به خاطر این است که این در دلالتش ممکن است اراده خلاف ظاهر شده باشد یعنی مخالفت اصل نسبت به دلالت باشد گاهی اوقات مخالفت اصل نسبت به جهت صدور است، و گاهی اوقات نسبت به صدور است. یعنی به چه جهت ما احتمال می دهیم دلیل دوم حجت نباشد حجیت به جهت عدم اعتبار دلالت یا عدم جهت صدور یا صدور است؟

## به نظر می رسد اگر جنبه دلالت باشد، دلالت یعنی مفاد تفهیمی یا مفاد استعمالی. که نوعاً مفاد استعمالی دلیل انحلالی نیست یعنی در واقع ما احتمال می دهیم که مثلاً از «یُکره» معنای دیگری اراده شده باشد، علتی که فقیر عادل تحت دلیل یکره باقی نمانده است چیست؟ چرا تحتش باقی نمانده است؟ اگر از دلیل یکره خارج بشود، خیلی وقت ها علتش این است که ما احتمال می دهیم که یکره این جا به یک معنای دیگری به کار رفته است البته یکره که این جا مثال خوبی نیست، مثلاً در یک دلیل آمده است اکرم الفقیر ودر یک دلیل دیگر وارد شده است لا تکرم الفقیر: ما می خوا هیم بگوئیم که اکرم الفقیر مراد استحباب است و لا تکرم الفقیر را حمل کنیم که می خواهد نفی وجوب بکند ؛ لا تکرم یعنی لا یکون اکرام الفقیر واجباً، در مقام دفع احتمال وجوب است. یعنی جمع بین اکرم الفقیر و لا تکرم الفقیر به این علت است که گفتیم ، این دو دلیل متعارض که نمی شود متعارض صادر شده باشند، اگر آن خلاف ظاهری که صادر شده است به خاطر دلالت است یعنی آن چیزی که ظاهر دلیل است آن اگر مراد نباشد احیاناً یک معنای خلاف ظاهری اراده شده است که این معنای خلاف ظاهر نسبتش فقیر عادل و فقیر فاسق یکسان است یعنی احتمال مخالفت ظاهر که می دهیم این مخالفت ظاهر اگر فقیر عادل از تحت دلیل خارج باشد یعنی فقیر فاسق هم به همان وجه از تحت آن خارج می شود.

## کما این که ما شبیه این را در بعضی بحث ها داریم.اما اگر مربوط به جهت صدور باشد ما احتمال می دهیم که مثلاً چرا فقیر عادل را از تحت «یکره اکرام الفقیر» خارج نکرده است؟مثلاً به خاطر تقیه ، تقیه نسبت به قسمت های مختلف مدالیل، استقلالی نیست انحلالی است. به هم ربطی ندارند ، یعنی خیلی وقت ها استقلالی هستند نمی خواهم بگویم که همیشه، یعنی خیلی وقت ها مجرد این که در فقیر عادل ما احتمال تقیه می دهیم لازمه اش این نیست که در فقیر فاسق هم احتمال تقیه بدهیم، البته احیاناً گاهی اوقات هر دو به جهت واحد است، ولی ملازمه ندارد که اگر این را من قبلاً یک موقعی در مثال وصیت امام صادق ع این را عرض می کردم که حضرت ع وصیّ خودش را 5 نفر تعیین می کند خلیفه، همسر خودش، امیر مدینه، عبدالله افطح و امام کاظم ع که این 5 نفر وقتی به عنوان وصیّ خودش تعیین می کند نسبت به 4 نفر تقیه ای است یعنی به معنای عامش است، یعنی اراده خلاف واقع شده است و برای بیان حکم واقعی نیست و مجرد این که 4 نفر برای بیان حکم واقعی نیست لازمه اش این نیست که نسبت به نفر پنجم برای بیان حکم واقعی نیست.

## گاهی اوقات جهت واحد دارد ولی الزاماً تقیه نسبت به بعضی از افراد، به تقیه نسبت به بعضی دیگر سرایت نمی کند بنابراین اگر احتمال مخالفت ظاهر نسبت به مورد تعارض ـ که بین دلیل اول و دوم تعارض کرده است که در مثال ما فقیر عادل ـ ما احتمال می دهیم که مثلاً چون اهل سنت نسبت به فقیر عادل قائل به کراهت هستند شارع این دلیل را فرموده باشد، حالا نسبت به فقیر عادل احتمال می دهیم ولی نسبت به فقیر فاسق آن یک نکته دیگری است یعنی تقیه آمیزبودن یک دلیل نسبت به یک مورد الزام نمی کند که نسبت به مصداق دیگر آن هم تقیه ای باشد.

## محل تعارض فقیر عادل است، این که می گوید تعارض می کند یعنی این که در این دلیل احتمال می دهیم که مخالفت واقع اراده شده باشد یعنی احتمال تقیه می دهیم اگر این مخالف واقع باشد به چه خاطر بوده است؛ به خاطر این که امام ع تقیه کرده است ما می گوئیم اگر امام در دلیل دوم نسبت به فقیر دوم تقیه کرده باشد الزاماً به این معنا نیست که نسبت به فقیر فاسق هم تقیه کرده باشد. پس بنابراین اصاله عدم تقیه اصاله عدم حجیه ظاهر، هر اصلی از اصولی که باعث اعتبار دلیل دوم می شود آنها که نسبت به فقیر فاسق محکَّم هستند ، مجرد این که فقیر عادل به جهت تعارض از تحت دلیل خارج شده است باعث نمی شود فقیر فاسق از دلیل خارج شود پس باید اخذ کرد.

## اما نسبت به سند، کما این که شهید صدر هم اشاره کرده اند سند انحلالی است ،یعنی به یک معنا انحلالی است آن نکته شهید صدر را پذیرفتیم، و آن نکته این است که اصل صدور دلیل یک مطلب است و عدم استثناء کننده صدور هم مطلب دیگری است یعنی علتی که اکرم العلماء، عالم عادل را شامل می شود چیست؟ علتش این است که اولا اکرم العلماء صادر شده است و استثنائش هم صادر نشده است و راوی در واقع شهادت می دهد، یک شهادت ایجابیه دارد که اکرم العلماء صادر شده است و یک شهادت سلبیه عالم عادل هم از تحتش خارج نشده است پس بنابراین اکرام عالم عادل را شارع به آن حکم کرده است. این گونه نیست که نشود از جهت سندی تفکیک قائل شد. بلکه می شود بین موارد تفکیک قائل شد به همین بیانی که شهید صدر مطرح کرده اند.

## البته ما در جلسه قبل اشارۀ به این نکته کردیم که این در صورتی است که قطعی نباشد، اگر مثلاً من بدانم که راوی اگر دلیل صادر شده باشد دقیق نقل کرده است یک راوی خیلی دقیقی است که هیچ وقت جزئیات دلیل را اشتباه نمی کند. یا این جور نیست که در نقل اشتباه کرده باشد، اگر تمام خصوصیات را حتماً این راوی نقل می کند، یعنی در واقع راوی یک شهادت ایجابیه دارد و یک شهادت سلبیه دارد نسبت به دو تا دلیلی که ما در نظر بگیریم، دلیل اول و دوم که دارند تعارض می کنند یک دلیل گفته اکرم العلماء ویک دلیل گفته است لا تکرم العلماء، این دو دلیل نسبت به مثلاً عالم عادل.

##  توضیح: یک دلیل گفته است یستحب اکرام الفقراء و یک دلیل گفته است یکره اکرام الفقراء؛ این ها نسبت به فقیر عادل تعارض می کنند، منشا این تعارض چه چیز می تواند باشد، فرض کنید اگر حکم واقعی استحباب اکرام فقیر عادل باشد، آن دلیل یکره اکرام الفقیر آن چرا گفته شده؟ راوی ای که ان را نقل کرده است چه شده است که راوی آن را نقل کرده است ؟ یا ممکن است که راوی در اصل آن اشتباه کرده باشد یا ممکن است که در اصلش اشتباه نکرده باشد آن دلیل مربوط به فقیر فاسق بوده است اشتباهی قیدش را نیاورده باشد. یعنی هر دوی این ها علت این تعارض را تبیین می کند لازم نیست حتماً؛به هر دو جهتش می تواند اصلاً صادر نشده باشد می تواند باز هم علت تحقق تعارض توجیه باشد؛ عدم استثناء باشد آن هم توجیه می شود.

##  پس بنابراین لازم نیست حتماً دلیلش عدم صدور باشد، عدم صدور کلی باشد، نه ممکن است نکته ای باشد که مختص به فقیر عادل باشد ، بنابراین نسبت به فقیر فاسق بشود به یکره الفقیر تمسک کرد، اینجا فقط ما گفتیم که درست است که احتمال ثبوتی وجود دارد ولی به دلیل این که یک طرف تعارضش هم این است که این صادر نشده باشد. یک طرف تعارض هم این است، عدم صدور دلیل دوم به طور کامل در تعارض داخل می شود امکان ثبوتی تفکیک هست ولی امکان این هست که اصلاً صادر نشده باشد. نتیجه بحث این است که دیگر نمی شود تمسک کرد، مطلبش به یک معنی درست است که انحلالی هست یعنی ثبوتاً می شود تفکیک سندی داد، ولی به دلیل این که اصل صدور دلیل دوم و عدم صدور قید هر دو در اطراف تعارض داخل هستند، بنابراین عملاً نمی شود به دلیل دوم تمسک کرد.

## توضیح اینکه ما چهار تا شهادت داریم: 1. این که دلیل اول صادر شده است 2.و قیدی هم ندارد. 3. دلیل دوم هم صادر شده است 4. و قیدی هم ندارد. از این چهار تا شهادت ما می دانیم که یکی از این ها خلاف واقع است اگر مثلاً شارع مقدس گفت که شما دلیل اول را ترجیح بده، ما دلیل اول را ترجیح می دهیم. قدر مسلمش این است که به علت تعارض باید کنار بزنیم حالا که به علت تعارض کنار می گذاریم حالا حکم کنیم که اصلاً صادر نشده است یا این که حکم کنیم که صدورش به این شکل نبوده است. اینها مثل هم هستند، اگر جنبه کاشفیت را بخواهیم در نظر بگیریم که هر کدام کاشفیتش اقوی است، گاهی اوقات احتمال عدم صدور قوی تر از احتمال عدم صدور به این شکل خاص است. یعنی اگر صادر شده باشد و این که راوی این قید خاص را اشتباه کرده باشد خیلی بعید باشد. گاهی اوقات بر عکس یعنی اگر به میزان کاشفیت بخواهیم نگاه کنید مورد با مورد فرق می کند، اگر به میزان کاشفیت توجه نداشته باشید اگر یک دلیل را کنار زدیم به خاطر تعارض، دیگر حتی نسبت موردی که تحت تعارض هم نیست نمی شود تمسک کرد ؛ چون آن مورد هم در اطراف علم اجمالی به عدم موافقت با واقع داخل است.

## آن نکته ای که در مورد عموم و خصوص من وجه اشکالی به شهید صدر عرض می کردم تطبیقش در ما نحن فیه این است که درست است که امکان تفکیک ثبوتی وجود دارد ولی ا ثباتاً اصل صدور دلیل دوم در محل تعارض داخل است، وقتی اصل صدورش در محل تعارض داخل است اصل حجیت فی الجمله اش هم ثابت نیست. وقتی حجیت فی الجمله اش هم ثابت نبود نه نسبت به اکرام فقیر عادل می شود به آن تمسک کرد و نه نسبت به کراهت اکرام فقیر فاسق، نسبت به هیچ کدامشان نمی شود تمسک کرد، پس نتیجه این می شود که این تقریبی که شهید صدر این جا بیان کرده اند این جا نا تمام است.

##  به نظر من فقط در جایی که نکته اش به جهت تقیه و امثال این ها باشد (جهت صدور باشد) مجرد این که نسبت به بعضی از مدلول جهت صدورش تقیه است این باعث نمی شود که نسبت به بقیه مدلول هم ما از آن رفع ید کنیم.

## البته نکته ای را من می خواستم بگویم که اهتمام به اصل حادثه از اهتمام به قیود بیشتر است ، شما ببینید این که اصلاً حادثه ای اتفاق نیفتاده باشد، اصل این که تعمد کذب باشد خودش احتمال قوی ای نیست معمولاً علت هایی که یک نقل به آن شکل هایی که باید باشد شکل نگرفته است غفلت است. غفلت از این که اصلاً حادثه ای رخ نداده باشد و طرف خیال کرده است که اتفاقی رخ داده است، این خیلی بعید است اما قید و قیوداتش را فکر نکرده باشد این شاید به آن بُعد نباشد. با وثاقتش هم سازگار است به خصوص قیدهایی که جنبه حالیه باشد آن حذفش طبیعی تر است. بله شاید ما اصلاً بحث جمع عرفی را مطرح می کردیم که روی همین نکته بود که احتمال اصل عدم صدور دلیل به مقدار احتمال عدم صدور قید ضعیف تر است. بله ممکن است رو این جهت بگوئیم که یک نوع انحلال است ولی کلی نیست، من غرضم این است که شاید در بسیاری از موارد مطلب درست باشد که احتمال این که این قید نیامده باشد بیشتر است، ولی اولا نسبت به همۀ قید ها نیست، قید با قید فرق دارد وثانیا کیفیت صدور آن قید هم متفاوت است اگر قیدی باشد که احتمال دارد حالیه باشد احتمال عدم انتقالش خیلی قوی تر است، اگرقیدی که احتمال دارد باشد لفظیه است که هیچ گونه ارتکاز عقلائیه در این مورد نیست، آن مثل اصل حادثه است.

## خلاصه آن چیزی که می خواهم بگوئیم این است که ویژگی های مورد ، باید خیلی لحاظ شود . ویژگی های راوی و این گونه خصوصیات، این ها همه دخالت دارد. بله به طور کلی این هست و این را می شود پذیرفت که معمولاً احتمال سهو در اصل یک حادثه ضعیف تر از سهو در انتقال قیودات و ضبط قیودات است این را به طور یک امر غالبی می شود پذیرفت، ولی به عنوان یک امر دائمی مشکل است.

## صورت و قسم دومی که ما می خواهیم در موردش صحبت کنیم و من صورت مساله را عنوان کنم جایی است که دو تا دلیل عموم و خصوص من وجه باشد، و دو تا مخصصی باشد که این دو تا مخصص ها مورد افتراق را از تحت دو دلیل خارج کرده باشد، اکرم العلماء داریم لا تکرم الشعراء هم داریم، یک دلیل، عالم غیر شاعر را از تحت دلیل اول خارج کرده است، و یک دلیل شاعر غیر عالم را خارج کرده است. چهار تا دلیل داریم که بعد از تخصیص خوردن محل اجتماع دو دلیل می شود محط تعارضشان، یعنی تعارض عموم و خصوص من وجهی تبدیل می شود به تعارض تباینی، در این که تعارض حل نمی شود بحثی نیست.

## بحث سر این است که حکم این صورت چیست؟ آقای صدر و مرحوم خوئی و مرحوم نائینی این جا بحث دارند. بنده هم بعد از بیان نظر اقایان نظر خودم هم بحثی دارم.

## بحثی که آقایون مطرح کرده اند این است که آیا آن دو دلیل اول فقط تعارض می کنند یا خاص هایی هم که در این وسط است این ها هم داخل در تعارض است. چهار تا دلیل تعارض می کنند یا فقط آن دو تا دلیل که عموم و خصوص من وجه هستند تعارض می کنند . مرحوم نائینی می گویند فقط آن دو تا دلیل، و آقای خوئی می گویند آن چهار تا دلیل تعارض می کنند که آقای صدر اینها را مطرح و بحث می کنند.

## حالا من یک نکته دیگری را می خواهم عرض کنم ، و آن این است که آیا بنابر این که عام وخاص من وجه داخل در اخبار علاجیه نباشند عام و خاص مطلق داخل در اخبار علاجیه باشند این انقلاب نسبت به این معنا صحیح است ، اگر قائل به انقلاب نسبت بشویم این داخل در اخبار علاجیه می شود چون عموم و خصوص من وجه تبدیل به تباین می شود ، اگر قائل به انقلاب نسبت نشویم این داخل در اخبار علاجیه نیست چون من وجه است. و این نکته مهمی است. اگر قائل به انقلاب نسبت بشویم عموم خصوص من وجه تبدیل می شود به تباین، تباین که شد اخبار علاجیه می گیردش اگر قائل به انقلاب نسبت نشویم همان عموم و خصوص من وجه است و فرض این است که عموم وخصوص من وجه مشمول اخبار علاجیه نیستند.

1. . که ما می خواهیم در مفاد تفکیک کنیم یعنی نسبت به قسمتی از مفاد باقی مانده بگوئیم به جهت تعارض از درجۀ اعتبار ساقط می شود [↑](#footnote-ref-2)
2. دلیل دوم موضوعش هم اعم از فقیر عادل و فقیر فاسق است: بنابر عدم قول به انقلاب نسبت ، نسبت به فقیر عادل تعارض دارند ، که بنابراین فقیر عادل محل تعارض دلیل اول و دلیل دوم است . در فقیر فاسق که از دلیل اول خارج شده است دیگر تعارض ندارند ولی آیا تعارض نداشتن کافی است که به دلیل دوم بشود تمسک کرد یا کافی نیست. [↑](#footnote-ref-3)